تنها بيا

می خواستم با تو زندگی کنم، تو خونمون توی ناز پر تو اتاق عروسکمون زیر بال گرم کبوترای چشمت آخ روی پروانه های صورتی و ناز پلکت لونجا تو اون اتاق که فقط سکوت باشه حرفامونو بزنیم و دیگه رازی نباشه جز لینکه بگیم با سختی به هم رسیدیم همدیگرو فقط تو آغوش خدا ببوسیم آرة نازنين مي خواستم تا ابد كنارت بمونم راز لین روح آوارهو فقط برای تو بخونم گوش بده ، دوباره تنم، روحم دلغ شده از باغ مسموم تن آدمکا،چشام کبود و سیاه شده ندارم راهی جزاین عروسکم که گناهه اگه تن به غریبه بدم جونم تو لون دنیا بی پناهه تو خودت خوب می دونی جای کبوترای سفید تو بهشته لينولز چشات مى كم از پاكى تنت كەبرلى رولبرانوشته اگه هنو می خولی هث خدا با هیچکس نباش تنها بمون تنها بيا مهدی مجرد تاکستانی - بندر عباس

ساغر شکرانه

دوش در میکده پیمانه به دستم دادند جرة لى زان مى جانانه بدستم دادند هن به دنبال دل گهشده ام می گشتم دست یک شاهد هستانه به دستم دادند خواستم خود برهانم زكمند زلفش عاشقان خنده كنان شانه بدستم دادند شمع می سوخت و من خیره نورش بودم که یکی سوخته پروانه بدستم دادند لین چه فعلیست خدایا که به هنگام سحر سرهست و دل دیوانه بدستم دادند از می دوش چوافتاده خرابم دیدند مطلع الساغر شكرانه بدستم دادند در گدایی چومرا مخلص در که دیدند لينچنين خلعت شاهانه بدستم دادند لطف کردند به (قربانی) و در حین طلب

قلم شاعر فرزانه بدستم دادند

آگهی حصروراثت

۱- سمنبر سالاری فرزند علیداد دارای شناسنامه

شماره ۲۲۲متولد ۱۳۱۱ صادره از حوزه سه حاجي

۲-اسدالله سالاری دارای شناسنامه شماره

٤٧٢متولد ١٣٢٩ صادره از حوزه سه حاجي آباد

۳- على باخويش داراي شناسنامه شماره ٤متولد

۱۳۵۰ صادره از حوزه سه حاجی آباد(فرزندان ذکور

٤-سكينه باخويش داراى شناسنامه شماره

٥٣٥متولد ١٣٣٢ صادره از حوزه سه حاجي آباد

٥-حكيمه باخويش داراي شناسنامه شماره

۷۷۷متولد ۱۳٤۳ صادره از حوزه سه حاجی آباد

٦-زرتاج باخویش دارای شناسنامه شماره

۷٤٠متولد ۱۳٤٦ صادره از حوزه سه حاجي

آباد(فرزندان اناث متوفى) و لاغيره ...

اینک با انجام تشریفات مقدماتی درخواست مزبور

را دریک نوبت یکمرتبه آگهی می نماید تا هر کسی

اعتراضی دارد و یا وصیتنامه نزد او باشد از تاریخ

نشر آگهی ظرف یک ماه به دادگاه تقدیم دارد و الا

رئيس شعبه اول دادگاه حقوقي شهرستان

حاجي آباد - غلامعباس محمدحسن پور

ا مفاوره و مجرای بر نبایه های فرهناشی هرای انمایتگاهها، جانوارهها، جنگ ناهی و ...

الكدر دارين موجعه الخريس فاسطين بعياد المنافد بري خود دوس والما

**TOTERTAND AT MICH. PROMISE THE PLANT (pifel)

گواهي صادر خواهد شد.

آباد (همسرمتوفي)

حسنعلى قرباني خانجمالي

نیم پلکی که زد بوی تند باروت به مشامش ریخت. سرش را از روی خاک بلند کرد، بر زمین افتاده بود،دراز به دراز، گیج و مبهوت ، درد شدیدی به خود می پیچاندش، نشست .نسیمی ملایم و آرام بر بیابان برهوتی که تنها دیدنیش خاکریز بود می وزید. دیده هایش به جستجو برخاستند . تمام زوایای اطرافش را کاوید و به دوستانش رسیدند. مجروح، خونین و بی جان و عروج کرده بسوی یار و اشکهای جاری در جاده های ناصاف صورت و گرمتر از هرم آتش. از سیم خاردارهای حلقوی که رد شدیم چهار عصر بود، حمید جلوتر از همه فرماندهی می کرد . حمید ایستاد .به آنها گفت: بچه ها این شناسایی مهم تر از روزهای قبلی هست، امروز روز امتحانه. دوباره حرکت کردند، دود بود وآتش ... و فقط ضربه سهمگینی که بر قفسه سينه اش حس كرد به هوا پرتاب شد و ديگر خمپاره ای سوت کشان از پی هم ریختن کالبد دشت ساکت و خسته از راه رسید و با انفجارش لحظه ای مزه بیداری را به دشت چشاند و دوباره همان سكوت و تنهايي . توپ شيطاني منفجر شد و دشت را به شدت لرزاند و لحظه ها در گرد و خاک و بوی تند باروت گم شدند. به افق نگاه کرد، سیاه شب خون ریز، جان آفتاب را گرفته بود . با زمزمه ى زير لب "ياعلى" از زمين كنده شد . بر روى دو پایش ایستاد بی آنکه درد ترکشی یا سوزش زخمی را مهم گیرد . باریکه ی غلیظ و لخته شده ی خون سرخ ،شلوارخاکی بسیجی سوراخ شده اش را به صورتی زیبا رنگ آمیزی کرده بود .خاطراتش اما سرحال بودند . "حميد و بچه ها با انفجار مین رفتند خوش به حال آنها... نسیم سرعت گرفته بود و سیاهی همه جا را ... خون های دلمه بسته را از شلوارش کند ،تشنه بود. سخت و بیقرار ،چشمان ترش را درانتهای سايه روشن، دشت به جستجو سپرد. همه جا غريب بود ، ناآشنا و گم "از كدام طرف آمديم... " دوباره نشست . خاطرات هجوم آوردند . "دو روز پیش ازماشین غذا که به پایگاه حمید می آمد پایین پریدم، سراغ بچه های اطلاعات و عملیات. حمید فرمانده شون بود . کنارش که رفتم دستی برپشتم زد و بعد گفت: خوب موقعی آمدی، این روزها ما شذاسایی داریم قرار است عملیات بشه از دریچه گذشته اش بیرون پرید. دوستان ،

قطعه قطعه بی دست و پا ،خونین، رو به عرش داشتند و روحشان در حال پرواز. راه افتاد، بی توان و پاپی کشان بر خاک دشت ،سوی نسیم شامگاهی به فکرش آن بود که به غرب برود،رو به سنگر های خالی ، به ذهنش فشار آورد . "مگه ما ديروز و پريروز همين مسير رو طي نکرديم ؟ پس چرا؟ امروز ... مین ... "چشمه دیدگانش جوشید. رود جانش به طراوت اشک جاری شد . غصه و غم ساکنان دل او بودند ،روشنایی از دوردست افق نیز گریخت .. به کنار خاکریزی رسید ،خاکهای رملی و لرزان ، خستگی ،تشنگی ،درد ، به خاکریز متكى شد و لم داد. زوزه خمپاره و انفجارش از سینه خاکریز جدایش کرد ،خود را به آن سوی خاکریز کشاند .نفس زنان و درمانده و بی رمق وناتوان از حرکت بازایستاد . تیرهای رسام صفیرکشان عبور می کردند . به آسمان نظر انداخت . تضرع در دریای دل و دیده هایش موج

تخدايا عمليات ... اگر من اسير شوم ... آه تمام زحمت ها هدر میره ،حرکت کرد ،خاکریز را دور زد . فاصله مابین دوخاکریز را پیمود درمیانه ،

لبهایش کبره بسته بود . "قمقمه ام..." و دست برد تا برش دارد به فانوسقه نبود . در ذهنش هیاهویی از اماها و اگرها بود. بر شیب خاکریز دراز کش آرام گرفت و باز خيال خنده هاي معصومانه بچه ها ، حميد... " زخم دلش دهان باز کرد و سوزاندش . دست و پایش داغ شده بود . از درد همه جای بدنش پیچ و تاب می خورد و روحش بی قراری می کرد . آهسته بر

به بچه ها برسم اگرنه محور لو میره ومین گذاری

دلش به کربلا رفت گریه راه گلویش را بست

هق هق او بود که در شبانگاه صحرا طنین

می انداخت . مرغ دل بی قرارش به سوی

گلدسته ها پر کشید "حرم مولا ... می دونم کربلا

آن طرف خاكريزهاست. شبها بچه ها توى حسينيه

موقعیت جمع می شدند بعد از نماز ، یک روضه

می خواند و مرثیه می سرود و بعدش موج

ناله های قلبهای آتشین..." سیلاب اشک

وصال نمی اندیشند و منتظر تیری ، ترکشی ، مینی،

چیزی هستند تا یک لحظه بر جانشان بنشیند و

قفس را بشكند . آن وقت پرواز كنند تا آنجا كه به

ناله هایش توام با اشک بود. زوزه خمپاره ها و

"حميد مي گفت: اين بچه ها عاشقند . جز به

رخساره اش رافراگرفته بود.

خيال و وهم نيايد.

دوشکای دشمن بالا و پایین روی خاکریز ها و فراز آسمان را گلوله باران کرد. روی زمین خیز زد ، دل به نجوای زمین داد . دشمن ساکت ساکت شد. غنچه لبش گل کرد "فقط به نیروهای خودی برسم ، و اطلاعات مهم را به آنها برسانم . " تلاش کرد تا سینه خاکریز دوم را بالا برود ولی در نیمه راه شیب خاکریز ماند . خستگی و تشنگی و درد امانش را بریده بود . نفس نفس می زد .

خاکریز زمزمه کرد "یا حسین ، کمک کن، فقط



سيدرضا هاشمي زاده

"یا حسین امشب همه جمع شدیم تا به تو توسل

كنيم مولا ... اى امير كشور ايمان سلام برتو...

طغیان ناله ها،تلاطم فریادها ،دریای وجود به

خروش آمده بود ،غوغایی به پا شده بود : "برادران

مى خواهم امشب ياد عباس ،علمدار حسين باشيم.

می گویند به کنار علقمه که رسید لشکریان سعد

ملعون خواستند نگذارند آب به خیام اباعبدالله

برسه . او تيغ بركشيد . كنار علقمه غوغا كرد

دشمنان را به خاک انداخت. لشکریان سعد نابکار

دوباره حمله کردند . من اونجا بودم کناری ..

پریشان ... زینب بر سر می زد و طفلان تشنه

جمعیت دشت را پر کرده بود . از همه جا کلامش

فریاد گشت. "عباس، علمدار حسین می جنگید،

مشک آبی را داشت به سوی طفلان می برد . تمامی

بسيجي ها بودند . همه شهيدان هم بودند . همه

رزمنده ها حضور داشتند ،ناگهان شمشیری دست

هستند من ابتدا از اشیاء مختلف به عنوان

استفاده می کردم ، بعدها که بزرگتر شدم و می

توانستم عود را دست بگیرم شروع به نواختن

عود کردم ، هر چند این ساز هم از من بزرگتر

بود و هم به سختی می توانستم آن را روی پای

خود گذاشته و آن را بنوازم - گیتار، عود و

ویژگی های یک آهنگساز یا خواننده خوب

چیست ؟ باید درک بالایی از محیط پیرامون خود

داشته باشد و همچنین روانشناسی

انسانها، كلمات و واژه ها را نيز خوب بداند . در

حقیقت تا یک هنرمند در ابتدا شخصیت خود

را آنالیز نکند و از آن شناخت کاملی پیدا نکند

نمی تواند راه خود را پیدا کرده و در نتیجه

با مخاطبش هم به خوبی ارتباط برقرار

چرا در موسیقی ما، همه راهها به خوانندگی ختم

س شود ؟ شاید به خاطر اینکه نسبت به بقیه

رشته های موسیقی ساده تر به نظر می رسد و

بیشتر مورد توجه است و خیلی ها نمی توانند

احساساتشان را فقط از طریق موسیقی بیان

کنند که اگر اینگونه بود به تمام کسانی که

كار موسيقى مى كردند "موزيسين " مى گفتند.

در مورد قطعه ی همنشینی ملائك (وقتی كه

رفتی) صحبت کنید ؟ این کار در ابتدای کلام

بود. یعنی من یک آهنگی ساخته بودم و هنوز

كلام نداشت تا اينكه از طرف يكي از دوستان

برای برنامه تلویزیونی شو واشو دعوت شدم

و باید یک کار با کلام را در آن برنامه اجرا

می کردم . پس با آقای مجید ذاکری صحبت

کرده و ایشان محبت کردند و به صورت

استادانه ای شعری را برای این آهنگ نوشتند

و بعد با همکاری مشترک من و مهرزاد

قطعه (صلاه ظهر) چگونه شکل گرفت ؟ یک پارت

این آهنگ را من ساخته بودم و هنوز کلام

نداشت ،اتفاقاً آقای مجید ذاکری هم چند بیت

شعر بندری نوشته بودند که به این آهنگسازی

می خورد و بعد برای بقیه کار ابتدا آقای ذاکری

شعر را تکمیل کردند و من برای آن آهنگ ساختم

و لازم به ذکر است اگر شاعر*ی* به عنوان

مجید داکری نبود کار کردن در عرصه

آهنگسازی و خواندن برای من شاید به این شکل

استقبال مردم از كارهايت چگونه بوده است و

با کدامیك از كارهایت ارتباط بیشتری برقرار

کرده اید ؟ خیلی خوب بوده است و از اینکه

میررستمی این کار تنظیم شد.

مثلا از سر دیگ و یا سر چرخ خیاطی

ساز ضربتي استفاده مي كردم.

برخی از سازهای ضربی

بودند و آب را یزیدیان بسته بودند.

رعب گلوله ها جایی برای سکوت دردشت نگذاشته

بود گریه و ناله و انفجار وزوزه ی تیر و خمپاره

حمید می گه: دیر شده یکی باید روی سیم

خاردار بخوابه تا بچه ها رد بشن . چندتا نوجوان

بسیجی با چهره های معصوم پیشقدم می شوند

و میان عشق و گریه و بی تابی یکی

خوش شانس تر از همه روی سیم ها می خوابد.

همه و همه با هم درهم شده بود .



علمدار را از تن جدا كرد.

" سکوت کرد ، دشت تاریک، زار می زد ، گوش تمام صحرا به دهان روضه گوی او بود. های های گریه بود و فوران اشک . سینه اش جولانگاه دستهایی شد که در امتداد دستان مشک بدست عباس به دنبال آب آوردن بود. بسیجی های شهید نیز سینه می زدند . -ميرعلمدار سياه حسين .. ابوالفضل ...نيامد .

جمعیت مشتاق روبرویش دور و بر خاکریزها زیر تشعشع زودگذر منورها در مسیر گلوله ها و تركش ها نشسته بودند و به سينه مي كوفتند. صداها درهم آمیخته شده بود .

-ابوالفضل أبوالفضل ... حس کرد ابرهای آسمان دلش محو شده اند ، روشنایی زیبا به جانش نشست. چشمانش روی هم افتاده بود . حرم مولا را مي ديد و ميرعلمدار بی دست را نیز در معبدی از نور سرخ فام ، شفاف و درخشان. زبان بی قرارش در جستجوی ذره ی نمناکی دور لبهایش حلقه گون گشتی زد و ناامید درماند . دستهایش خاکهای رملی را می کند به

رویای خیال عاشقانه ،آشفته دل ، پا به درون

مین از کجا اومده بود دیروز هم آمدیم؟ -نمى دونم امروز چندم بود؟ -امشب شب عاشوراست و فردا عاشورا.

چشم باز کرد.دو نفر جلوی او ایستاده

دهانه قمقمه ای بر لبهایش بود . طراوت گرفت

و جان . با زحمت سرش را از زمین جدا کرد . یکی

از آن دو که کنارش زانو زده بود پرسید:

اكبر حالت چطوره ؟ نيمه شب صحرا و دشت

دلش را به حرمی که رفته بود کشانید .

به دوردست در جایی از ورای افق اشاره

- از بلندای خاکریز رو به قبله نگاه کنید رفته بودم

زیارت . بسیجی که کنارش زانو زده بود لبهای

تشنه اش را بر رخساره او نهاد و بوسه بارانش

-زیارت قبول، زیارت قبول... دیگری که ایستاده بود گفت: خدا را شکر

چون دیر کردید از پایگاه آمدیم دنبال حمید و

بچه ها . بچه ها و حمید که آنجا رفتند روی

حس کرد ابرهای آسمان دلش محو شده اند ، روشنایی زیبا به جانش نشست. چشمانش روی هم افتاده بود. حرم مولا را می دید و میرعلمدار بی دست را نیز در معبدی از نور سرخ فام ، شفاف و درخشان . زبان بی قرارش در جستجوی ذره ی نمناکی دور لبهایش حلقه گون گشتی زد و ناامید در ماند

> حرم گذارد همه جا روشن بود. عطر زار بوهای خوش جان نواز. تكانى به خود داد . وقت نمازه...باید تلاش کنم از حال نروم .. به پایین شیب غلطید ،خنکی آب به پوست صورتش جان می بخشید ، نیم خیز شد . نسیم وزنده صحرایی شب، جانش را پرواز می داد . پلکی به هم زد. روشنایی منور .. "قمقمه آب .. اینجا جلوی صورت من چه می کند! خدایا

نسیم از ماذنه های کربلا آوای تکبیر نماز را مى آورد . دستش را به قمقمه رسانید به زحمت نشست تشنگی از یادش رفت . دهانه قمقمه را گشود آبی با شتاب روی مشت دست راستش ریخت. شستشوی صورت، دست راست و چپ مسح سر و پا،آب قمقمه تمام شد .

جمعیت آمده بود. شهدا و بسیجی ها همه حضور

داشتند . دل به قبله داد . به دوزانو ایستاد و بى توان زيرلب ،نواى وصل سر داد: الله اكبر. نوری از انتهای افق نزدیک و نزدیک ترمی شد. آبی و زیبا و سواری در کشاکش زایش نور به تاخت به سویش می آمد . سجده ی آخر ،سلام . به زیارت نشست به سجده زیارتگاه رفت و در خود پیچید و بررو خاكها رها شد . لطيف ترين نسيم شبانگاه با عطری خوشبو بر روی همه دشت هاله ای از قداست بخشید . قلبش که غصه ها درون آن چنبره زده بود به باغ سبز ایمان رفت. ساکت و آرام هنوز خمپاره ها زوزه می کشیدند.

بغضش تركيد . حلقه حلقه اشک سرازیر، لحظاتی سه نفر می گریستند و دشت همنوا با آنها .

دل او خونی بود و بعد .. سکوت آمد. عطر نسیم از دور دست در فضا منتشر شد. - مین یک وسیله بود ،من سعادت نداشتم شب عاشورا پيش حسين باشم. حمید می گفت: وسیله ساز می خواهد

برای و صل مین یک وسیله بود. .. و درد و گریه -برويم بچه ها منتظر اطلاعاتند . با توان اندكش ایستاد وراه افتاد.

شهدا را هم بچه های تعاون جمع می کنند . -عملیات لو نرفته ،فردا شب یا پس فردا شب . چند قدم که برداشت سرش را برگرداند . گلدسته های طلایی را دوباره دید. گام های استوار آنها روى رمل ها بالا و پايين مى رفت. بسيجى که دست او برگردنش بود گفت: تو هم در عملیات حضور پیدار می کنی . لبخندی روی صفحه ی

زیر لبآهسته ندا در داد: برای شادی روح شهدا صلوات ... گلهای صلوات در دل شبانگاه دشت پر از خاکریز شکفت.

تينده اش نقش بست .

از میان دشت ها بویش پیچید و به حرم رسید. دل او نیز با بوی گلها همراه دریک خط مستقیم سه نفر به سوی فروغ مهتاب

که اوج می گرفت می رفتند . بوی پیروزی همه جا

آگهی احضار

در پرونده کلاسه ۲۸/۱۰۹/۸۶ کا آقایان ۱- یعقوب فرخی آقای علی باخویش دارای شناسنامه شماره ٤ به تولير فرزند باب الله ٢-خسرو نصيرى زاده فرزند فضل اله شرح دادخواست به کلاسه ۷۰/۱/۸٦ ح از این حسب شکایت /گزارش آقای محسن میدانشاهی وکیل آقای دادگاه درخواست گواهی حصروراثت نموده و چنین غلامعلی غربی به اتهام کلاهبرداری تحت پیگرد قانونی است توضيح داده كه شادروان امير باخويش بشناسنامه چون نامبرده مجهول المكان و آدرسي از وي در دسترس نيست به استناد ماده ۱۱۰ قانون آئین دادرسی کیفری مراتب در روزنامه ۳۹۰ در تاریخ ۸٦/٣/۲۰ اقامتگاه دائمی خود بدرود آگهی می شود تا در این شعبه حاضر و از خود دفاع نماید والا زندگی گفته ورثه حین الفوت آن مرحوم منحصر برابرمقررات اقدام خواهد شد . وقت رسیدگی ۹/۳۰ شنبه ۸٦/۸/۲٦

رئیس شعبه ۱۰۶ دادگاه جزایی بندرعباس

مفقودی (نوبت دوم)

مدارك اتومبيل پرايد شخصي به شماره 127 ایران ۶۳ س ۷۴ که متعلق به خانم نرجس میری می باشد مفقود گردیده و از درجه اعتبار ساقط مي باشد .

مدارك گمشده كه شامل : ۱-گواهينامه رانندگی پایه دوم بنام جلیل صادقی ۲-گواهینامه پایه دوم عباس مغیر آبادی ۳-بیمه بدنه اتومبيل ۴-كارت اتومبيل بنام سيده نرجس میری ۵-کارت ملی بنام جلیل صادقی از یابنده تقاضا می شود در صورت پیدا کردن مدارك با شماره تلفن هاي٠٩١٧٣۶٩۶٠٧٥ و ٩١٧٣۶۵۶٩٣٣ تماس حاصل نمايند و مژدگانی دریافت نمایند.



بلد آسمانش نشود.

بهترین و بدترین سبك موسیقی از نظر شما؟ هیچ بهترین و بدترینی وجود ندارد، چون موسيقى سنتى و كلاسيك : تلفيق آنها بسيار

آرزوی دست یافتنی ؟ اجرای قطعات بومی

اگر فیلمساز بودی دوست داشتی در مورد چه

سهیل نفیسی در بندرعباس . از راه دور) ،امید موسوی، جمال آرامن و هادی

تا به حال چه کارهایی را خود ساخته و اجرا **کرده اید** ؟ همنشین ملائک (وقتی که رفتی)، پسینی ، صلاه ظهر (دلخوشی)، ناخدا

نام، نام خانوادگی، تحصیلات ، سن ،محل تولد، اهل و ساكن محله: هادى آرمين، يوسف، دييلم گرافیک ،۲۵ سال ،بندرعباس ، چهارصد

آیا تا به حال به کسی حسادت کرده اید ؟ بله پول و ثروت : در زندگی امروزه در اولویت

بهترین و بدترین خاطره زندگی ات ؟ بهترین (جاشویی در دریا به عنوان تفریح و هم کار) بدترین خاطره از دست دادن مادربزرگ (بی بی

بندرعباسی به شکل یک ارکستر سمفونی در بهترین سالن های دنیا . چون این کار جزیک بندرعباسی از هیچ کس دیگری برنمی آید. آرزوي محال : درك ماوراء الطبيعه

شخصیتی فیلم بسازی ؟ آدم سازهای مورد علاقه: عود، گیتار، پیانو و تار

بهترین کنسرتی که تا به حال دیدی؟ کنسرت

تا به حال برای چه هنرمندانی آهنگ ساخته اید؟ میررستمی، کیانوش بلالی پور، کیانوش جهانبخش، حسن اسيرغم كارمعروف (كي اتاى

كداميك از كارهايتان را بيشتر دوست داريد ؟



آن سوی شب

بدون شک کسانی که این روزها در موسیقی هرمزگان نفس تازه می کنند با نام هادی آرمین غریبه نیستند. خواننده، آهنگساز و نوازنده ای **که لهجه دریا را از بر است، با شرجی رفاقتی به** هم زده و یکی از امیدهای موسیقی این دیار است. برای هادی روزهای آفتابی زیادی در پیش خواهد بود به شرطی که ابرهای اشتباه راه

امیر رحمانیان ، پیوند اسمنی ، مرشد

جوون، فقط با عشق، ايستگاه.

مورد لطف مردم هستم بسيار ممنونم - همنشين

ملائك (وقتى كه رفتي)

عاشق دریا و رنگ آبی هستم

مشکل موسیقی پاپ ما در سطح استان را در چه

می بینید ؟ اغلب هنرمندان ارتباطی با موسیقی

اصيل بندري ندارند . خود من سبك هاي بلوز

و فلامینگو را تجربه کرده و با موسیقی

کلاسیک زندگی کرده ام ولی در آخر با تجربیاتی

که از این موسیقی های ناب به دست آوردم به

این مطلب رسیدم که از تمام اینها گلچینی به

نفع فرهنگ خودمان استفاده کنم و شاید دلیل

موفقیت در کار همنشینی ملائک (وقتی که

رفتی) گوش دادن به دهل و کنسرت ناب علی

جبيب زاده و احساس ژرف منصفی بوده

اولین بار که در استودیو خواندی چه احساسی

داشتی و اصولا خوانندگی را بیشتر دوست

دارید یا آهنگسازی را ؟ اولاً من خودم را

خواننده نمى دانم. به دليل اينكه قرار نبود من

خواننده بشوم. وقتى استقبال از صداى خود

را می بینم سعی می کنم به صورت پراکنده

کارهایی ارائه کنم که در خور کارهای قبلی من

باشد؛ هر چند که به صورت اتفاقی وارد این

کار شدم. - فعلا تمرکزم روی آهنگسازی

مى باشد چون جزو لاينفك زندگى من مى باشد

جایگاه موسیقی استان در کشور را چگونه

حدى بسيار عالى پيش مى رويم ولى با توجه به اين همه استعداد و لياقت ، يك مرتبه افت

کرده و دچار نوسان می گردیم که یا اشکال از

اهالی موسیقی یا از متولیان این امر

(صدابرداری، آهنگسازی،تنظیم و یا

خوانندگی) یک عامل قوی باعث موفقیت بقیه

عوامل و همچنین یک عامل ضعیف از این موارد

باعث عدم موفقیت یک کار می شود. من فکر

می کنم همه چیز خوب است ولی در سر جای

خودش نیست و من معقدم یک کار باید از دل

برآید و بی آلایش باشد تا بتواند ارتباط برقرار

نظرت در مورد صداهای شبیه چیست

جز اینکه خواننده اصلی ناخواسته

معروف ترو سرشناس ترشود سودی ندارد.

مراحل تهیه و تولید آلبوم موسیقی و مخارج

آنها به چه صورت است ؟ بسیار مشکل و از لحاظ

کارهای خودتان را چقدر گوش می دهید ؟

براى ساخت يك قطعه چگونه كار مى كنيد ؟ اول

ارتباط با شعر و آنالیز آن و منظور و حرف

مادى هم داراى هزينه بالا مى باشد .

معمولاً به صورت اتفاقى.

خیلی خوب ، ما در موسیقی استان تا یک

و این کار از آن جدانشدنی است.

صنعت موسیقی پاپ ما در چیست ؟

ارزیابی می کنید ؟

"هادى آرمين" هنرمند موسيقى استان:

اصلی شعر را درک کردن و اینکه شعر از من چه

مى خواهد و سپس اطلاعات و تجربيات قبلى را روی شعر پیاده می کنم. کارکردن در یك سطح ثابت مثل همكاری ثابت بایك ترانه سرا و تنظیم كننده محدودیت به *وجود نمی آورد* ؟

در طولانی مدت محدودیت به وجود می آورد. چون تا کار ضعیفی پیش نیاید ارزش کار خوب مشخص نمی شود و من نیز تمام کارهایی را که آهنگسازی کرده ام اول برای شاعر کار آهنگسازی کرده ام و بعد برای صاحب کار، برای اینکه تمامی کارهایی که تاكنون ساخته ام از مجيد ذاكري بوده است. وقتی روی صحنه هستید و می خواهید یك قطعه

موسیقی را شروع کنید اولین تصویری که به نظرتان می آید چیست ؟ تصویر کلمات، مثلا این بیت (دادا زیر سایه جم شک و ودو نبافتن بی بی تلنگ مودی

تاه ملنگ ایبافتن) را هروقت می خوانم تصویر یک مسجد که در وسط آن یک درختی می باشد دریکی از محلات قدیمی بندر (پشت شهر) به نظرم مي آيد. لازم به ذكر است كه من حدود ٣ الى ٤ ماه به عنوان جاشو قايق به صيد ماهى (اطراف جزیره هرمز و لارک)می رفتم و همین عوامل است که ارتباط عمیق با شهری به نام بندرعباس که تاریخ و خاطرات بسیاری در دل آن نهفته است را درک می کنم و من فصل میگی را خیلی دوست دارم و عاشق دریا و رنگ آبی

برای پیشرفت موسیقی در استان چه راهکاری را پیشنهاد می کنید ؟ تاسیس یک کانون فرهنگی (موسیقی) برای جوانانی که می بینم سرشار از استعداد هستند و راه خود را پیدا

دوست داری آخرین قطعه ای که می خوانی چه نام داشته باشد ؟ نمی دانم چه توصیه ای به جوانان علاقمند به این رشته

دارید ؟ اینکه موسیقی اصیل بندرعباسی خود را گوش كنند و اگر به سبك غربي علاقمندند؛ تلفيقي ازموسيقي غربي وموسيقي اصيل خود ایجاد نمایند. زیرا ما به عنوان یک بندرعباسی که فعالیت موسیقی داریم یک رسالتی بر دوش ماست که آن هم چیزی نیست جز به کار بردن فرهنگ موسیقی خودمان در موسیقی سایر

و برنامه های آتی ؟ فعلا زندگی

كلام آخر ؟ در آخر از دو دوست و پشتیبان واقعی، آقایان امیر رحمانیان ومجید ذاکری و همچنین پدر و مادرم که همواره پشتیبان و مشوق من بوده اند کمال تشکر و قدردانی را